



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۵/۱۷

محمد ولی آریا

ستیریوتایپ در فلسفه

اندیشه، نه اندیشمند

قسمت اول

در چند روز اخیر دو مضمون یکی به قلم محترم نعیم بارز در تحت عنوان « اسپینوزا دین را رد کرده، اما، هستی شناسی و «خدا» بحث بی پایانی است»، و دیگری به قلم آقای سید هاشم سدید تحت عنوان «اندیشه ها را باید برای اندیشیدن آموخت»، در وبسایت های وزین آریانا افغانستان و افغان جرمن انتشار یافت که هدف هر دو مضمون انتقاد بر مضمون «ستیریوتایپ در فلسفه» این نویسنده بود که گفته بودم، اسپینوزا دین ورز نبود و از دین یهودیت کشیده شد؛ مگر دین ستیز نیز نبود و فیلسوفی بود خدا شناس و معتقد به وحدت الوجود.

از آن جا که مضامین آقایان بارز و سدید در فاصله زمانی کوتاه انتشار یافتند و محتوای عمومی هر دو، جز در موارد جزئی، یکی بود، این نویسنده تصمیم گرفت به هر دو مضمون یکجا بپردازد که هم از انتظار و ضیاع وقت خوانندگان بکاهد و هم یک جواب را دو بار تکرار نکند.

با آن که از ثقلت عنوان «ستیریوتایپ در فلسفه» محترم نعیم بارز ناراض است؛ اما این نویسنده ناگزیر است از همان عنوان آغاز کند، علتش آن است که آقای بارز با وجودی که این اصطلاح را بغرنج یافته اند؛ اما در استفاده از شیوه ستیریوتایپ، هیچ ابائی نه ورزیده است. چه گفته بودم «ستیریوتایپ پیش داوری ای است تا مخاطب را به یک قناعت قبل از برهان منطقی هدایت کند» که آقای بارز با طرح عنوان «اسپینوزا دین را رد کرده، اما، هستی شناسی و «خدا» بحث بی پایانی است»، هیچ دلیل، برهان، نقل قول و تحلیل فلسفی ای که دال بر تائید عنوانش باشد نیاورده است و خدا شناسی اسپینوزا را نیز با این جمله که بحث بی پایانی است خاموش گذاشته است و صرفاً بر نکته نظر های این نویسنده نه تنها با دلتنگی نگریسته، بلکه با همان شیوه ستیریوتایپ، حتی خوانندگان را از درک علل شرح مختصر زندگی اسپینوزا که این نویسنده دلایل آنرا قبلاً تذکر داده بودم نیز خواسته است غافل سازد و به بیهودگی شرح زندگی وی متقاعد سازد که عین وجیزه را، آقای سدید نیز تکرار کرده است و می گوید «همین یک نکته برای کسانی که به جای پرداختن به نام و پیشه و سال و ماه و روز تولد و شهر و کشور اندیشمندی عادت به اندیشیدن و تعقل و استنتاج دارند، مانند شیر گرم و شیرین و گوارای است که بعد از گردش چند ساعته و عالمی از خستگی نوشیده می شود. یکی و پخته»

اصلاً این وظیفه آقای بارز بود که وقتی از قول یک متفکر غربی، دین ورزی و خدا پرستی کلتنه عظیمی از بشریت را نفی و تردید و حتی تحقیر می کند، حد اقل باید زحمتی به خویش میداد و از همان وسیله آسان یعنی اینترنت که خوانندگان را به استفاده از آن رهنمائی کرده بود، شرح مختصری از زندگی و شخصیت و منبع افکار اسپینوزا را به خوانندگان می گفت تا بدانند که این اسپینوزا کی بوده، در کجا بوده، چه گفته و چرا گفته است؛ اما آقای بارز به جای آنکه این خلای باز نویسی خود را از تیلویزیون «آر اف آی» پر کند، بر خلاف می گوید که «اگر کسی در باب فلسفه مطالعه و شناخت داشته باشد به صورت نسبی می داند که او دارای چه خصوصیات، دانش علمی، فلسفی و افکار اجتماعی است. احیاناً اگر کسی نداند می تواند کمی خود را زحمت داده از طریق اینترنت با یکی دو کلیک، بیوگرافی او را همان طور که شما دریافته اید، در یابد.»

من نمی خواهم بر ضعف این منطق انگشت بگذارم؛ اما ناگزیر از این تذکار هستم که نخست نباید خواننده را بر ندانستن بی دلیل افکار یک فرد مورد نظر خویش ملامت کرد. ثانیاً اگر همه مجبور شوند که برای فهم مطالب شما و شناخت اندیشمند مورد استقبال تان گاهی به مضمون شما و گاهی به اینترنت مراجعه کنند، آیا در آنصورت ضرورتی به مطالعه مضمون شما باقی می ماند؟ زیرا هر که می تواند، خود، او را بهتر از شما بیابد و زندگی و افکارش بداند.

ولی اگر به غرض دامن زدن به یک تمسخر بی نمک و به اصطلاح انگلیسی زبان ها «چیپ شات» یعنی یک فیر کم ارزش، به کسی بگوئید که «ضرور نیست نام مادر کسی را، ذکر کرد و یا این که چند تا کتاب نوشته است، زیرا باعث دلتنگی خواننده می شود»، اگرچه من نه تعداد کتاب های او را نوشته ام و نه نام مادر کسی را برده ام که آقای بارز دلگیر شده است؛ اما منطق جالبی خواهد بود که از افکار کسی در خلال کتاب وی صحبت کنیم؛ مگر نام کتاب های او را نگیریم تا کسی نداند که این استنتاجات سطحی از کجا آمده است، که این دلتنگی نیست؛ بلکه فرار است.

آقای سدید نیز همان خوازه لرزان را زیر پا گذاشته و شاکی اند که باید صرفاً اندیشه را شناخت و اندیشمند و حیات و منبهاات اندیشه و منابع مؤثر بر تفکر او را باید به دور انداخت تا از خلال یک گزارش سر و پاکنده، آنچه را صرفاً آنها به خورد خواننده میدهند همه باور کنند و بر اساس آن بر همه ارزش ها و مقدسات خویش خط بطلان بکشند، زیرا آنها اندیشمندانی هستند که «برای رفع خستگی به اندیشیدن می پردازند و اندیشیدن برای شان چون شیر گرمی است که کسالت شان را برطرف می سازد».

آقای سدید که می کوشد بدون شناخت اندیشمند، اندیشه او را وسیله اندیشمندی خویش سازد، نتیجه آن می شود که عدم شناخت اندیشمند، فهم اندیشه های مغلق و مبهم متفکری چون اسپینوزا در هاله ای از مغالطه ببوشاند و همین علت است که اکنون آقایان بارز و سدید مجبور شده اند اسپینوزا را گاهی سیاه و گاهی سفید رنگ کنند. این نویسنده در قسمت قبلی به صراحت در مورد «تفکر محض» و یا پرداختن به اندیشه بدون شناخت اندیشمند، گفتم «که آقای سدید اندیشیدن را یک پدیده مجرد در ذهن اندیشمند می شناسد، در حالیکه اندیشه یک پدیده مجرد در ذهن اندیشمند نیست، یعنی اندیشه یک تفکر محض نیست؛ بلکه تداوم و تکوین یک تفکر گذشته و تاریخی است که در ذهن اندیشمند تبلور می یابد، و مثال دادم که ریشه تفکرات اسپینوزا را در مورد جوهر یا خدا می توان تا «کتگوریا» (تصنیف) ارسطو دنبال کرد و عناصر سازنده تفکر او را باید در آرای ابن رشد و ابن عربی و هابز و بیکن و دکارت،

دریافت. حال آقای سدید همان گفته و متاع خودم را در بازار فلسفه، به خودم عرضه کرده است که «اندیشه هارا باید برای اندیشیدن آموخت».

آقایان بارز و سدید فراموش می کنند که دیروز وقتی شنیدند اسپینوزا در تردید خرافات، معبد یهودیان را با قهر ترک گفته است و دین یهود را نپذیرفته است، فریادی از شوق برکشیدند و رفتند و تابوت او را چون قهرمانی دین ستیز و خدا شناس بر دوش بلند کردند؛ مگر از آنجا که زندگی و عناصر سازنده تفکر او را با شتاب گذر کرده بودند، اکنون متوجه شده اند که خدا شناسی و خدانشناسی اسپینوزا را به درستی تشخیص نکرده اند و دیدند که اگر پیشانی اسپینوزا در مورد یهودیت ترش است؛ اما خنجرى در آستین خویش دارد که هیولای خدا شناسی را در کار زار فلسفه و منطق، نیز کشته و مردار ساخته است. وقتی این حقیقت را دانستند، حال آقایان بارز و سدید، بیل و کدال گرفته اند تا اسپینوزا در باره در خندق ویرانی گور کنند. چنانچه آقای بارز می گوید: «اسپینوزا که در قرن هفده تصورات وی در باره طبیعت جولان کرده، شاید حش بود، اما در دنیای امروز بحث فلسفی در پیرامون ماورای طبیعت جز خیال بافی محض چیز دیگری به حساب نمی آید، زیرا پیشرفت علمی و تکنولوژی بطلان همچو تصورات و خیال پردازی ها را بر ملا ساخته است»، و آقای سدید می گوید «مخصوصاً با این برداشت که حرف فلان اندیشمند بزرگ (که شاید در آخر کار آنقدر بزرگ هم نباشد) مکمل همه اندیشه هاست و دیگر ضرورتی برای اندیشیدن مزید برای ما باقی نمانده است، آخرین کلام معرفی کند»

دیروز وقتی آقایان بارز و سدید، اسپینوزا را در محکمه عقل و منطق، چون شاهدی خردمند برضد دین ورزی و خدا پرستی حاضر کردند، چرا آنروز نگفتند که این شاهد کهنه و افکارش فرسوده است. او را تا دیروز فیلسوفی پنداشتند که بانیست مردم افغانستان، مقدسات و ارزشهای خود را با تمسک به افکار وی بر اساس برداشت های بی بنیاد «ایوان گی یو» و آقای بارز باید فراموش و خاموش می کردند؛ مگر امروز که می بینند این شمشیر دو سر خود شان را زخمی و مجروح کرده است، اکنون دیگر او بزرگ نیست و کوچک است، تازه نیست و فرسوده شده است.

سوال جالب آن است که اگر آقای بارز دیروز می دانست که اسپینوزا کهنه و فرسوده و فاقد اعتبار است، بجای آنکه افکار او را بر رخ ما بکشد، چون خود در فرانسه تشریف دارند، باید نخست درب آقای «ایوان گی یو» را دق الباب می کرد و به او شیر فهم می ساخت که قهرمان ضد دینی اش خیال پرداز و وهم انگیز و معتقد به ماورای طبیعت است.

از سوی دیگر آقای بارز که سنگ تجدد و تفکر اکادمیک را ظاهراً به سینه می کوبد. آیا نمی داند که مرجع و ملجاء برداشت فلسفی اش، یعنی آقای «ایوان گی یو»، استاد بر حال در یکی از معروف ترین کانون های علمی امروز فرانسه است که افکار اسپینوزا را منحيث یک سند معقول و منطقی؛ در دین ستیزی و خدا شناسی ارائه کرده بود. چرا در آن وقت آقای بارز با افتخار روشنگرانه و آقای سدید با استقلال اندیشمندان، از آن استقبال کردند و گذاشتند، یک اندیشه مطرود زمان به نفع شان بال و پر افشانی کند. آیا چنین اندیشیدن صادقانه است یا یک مصلحت بنی ای شیر گرم؟

وقتی این نویسنده به اندیشه ها و اقوال اسپینوزا پرداختم، در خلال مدارک و شواهد دریافتم که او بر خلاف ادعای «ایوان گی یو» خدا شناس و دین ستیز نبود؛ مگر دین ورز نیز نبود و به افکار وحدت الوجودی عرفانی گرایش داشت و میگفت: «از خدا مقصود من یک موجود مطلقاً نا متناهی است که جوهری است نا متناهی که هر یک باز گوینده جاودانگی نا متناهی است»، و در مورد علت غائی جهان و مشیت خداوند می گوید: «همه چیز در خدا است و هر چه روی می دهد زاده قوانین طبیعت نا متناهی خدا و ضرورت ذات اوست».

عمده ترین دلیل فلسفی اسپینوزا در عدم اشتراک در دین، این استنتاج فلسفی و عرفانی اوست که می گوید: «همه امور تابع یک جبر منطقی مطلق است، در عرصه نفسانیات چیزی به نام اراده آزاد (اختیار) و در عالم مادیات چیزی به نام تصادف وجود ندارد، هر آنچه روی می دهد تظاهری است از ماهیت رمز خدا».

این نظر اسپینوزا اگر چه با مفهوم اختیار در دین، سازگار نیست و مکافات و مجازات اخروی را تردید می کند؛ اما اگر آنرا در مفهوم عمیق عرفانی که همان مفهوم وحدت الوجودی است بنگریم، توجیح می یابد؛ مگر چنین افکاری هرگاه بر مبنای زیستی و اجتماعی مطرح شود، نتایج سیاسی وخیم و خلاف و آزادی و حقوق انسانی به بار می آورد.

اما ببینیم که چرا آقایان بارز و سدید، در محکمه ضدیت با دین و خدا، که خود دایر کرده اند، کرسی شهادت را از زیر پای شاهد خود پس می کشند و او را به زمین می زنند. به خاطر آنکه این شاهد نه تنها به دین ستیزی در متن افکار فلسفی و وحدت الوجودی اش شهادت نداده؛ بلکه وقتی ادعا کرد که خدا موجود نامتناهی مطلق است و همه چیز در خدا است و هر چه روی می دهد زاده قوانین طبیعت نا متناهی خدا و ضرورت ذات اوست، دیگر هیچ سوالی مبنی اینکه آیا او خدا شناس است باقی نمی ماند. حال اگر آقایان بارز و سدید ادعا دارند که خدای یگانه اسپینوزا با خدای یگانه دین یکی نیستند و بلکه دو تا هستند، این خود ضعف آشکار منطق را نشان می دهد، بدین معنی که هرگاه هر فیلسوفی و یا دین ورزی از خدای یگانه حرف می زند و هدفش فقط خدای خودش باشد، با این منطق، باید به تعداد خدا شناسان، خدا وجود داشته باشد که دیگر نعوذ بالله کلمه خدای یگانه، فاقد معنی می شود.

ایا کدام انسان عاقل و منطقی حکم می کند که وقتی اسپینوزا از خدای یگانه مطلق که اراده اش از ازل بر جهان گسترده شده است، حرف می زند، منظورش صرفاً خدای خودش است نه خدای همه جهانیان. آیا اسپینوزا با تمام هوشیاری منطقی نمی دانست که اگر چنین بگوید، در حقیقت نه به وجود یک خدای مطلق؛ بلکه به وجود خدایان متعددی شهادت می دهد؟

اما وقتی خدا شناسان می بینند که دیگر این عقاب منطق بر تاج تفکر شان نمی نشیند، و پی بردند هرگاه شاهد شان خدا شناس باشد ولو اندیشه اش با دین در تضاد افتد؛ مگر در هر صورت خداشناسی وی، خداشناسی و مادیت را از ریشه نقص و رد می کند که این تناقض در بین خدا شناسی و خدا شناسی چنان وخیم است که هر نوع تضاد اندیشه دینی و غیر دینی را خیره و کم اهمیت می سازد. چه اگر با این تلاش پر شور و سرسام بر اقوال و تفکر اسپینوزا، در تردید دین مهر تأیید گذاشته می شود و اندیشه های او توسط خدا شناسان و بی دینان، منطقی و معقول شناخته می شود. اولین نتیجه ای که از آن عاید می گردد آن است که خدا شناسی اسپینوزا معقول و منطقی است، پس وقتی خدا شناسی منطقی و معقول شناخته شد، نتیجه آن است که خدا شناسی یک امر نا معقول و غیر منطقی است که این تلاش

مذبحانه در تردید دین، به تائید خدا می انجامد. این جا است که آقایان بارز و سدید می خواهند اسپینوزا را دو باره دفن کنند.

آقای بارز در دو پراگراف و دو مورد که می خواهد اسپینوزای خود را بی اعتبار سازد، افکار فلسفی او را «جولانگاه تصورات باروخ اسپینوزا» قلمداد می کند که تکرار آن هر گونه احتمال اشتباه لفظی را برطرف می سازد و یک مغالطه عمیق فلسفی را باز می گوید، و آن این است که عمده ترین ممیزه فلسفه بر سایر افکار، اتکاء و استناد آن بر تفکر و برهان و منطق است و کلیه فلاسفه، تفکرات خود را بر مبنای استدلال عقلانی، و یا اندیشه منطقی می شناسند، که هرگونه تصور و وهم و خیال و پندار را که مولود احساس اند، نفی و تردید می کنند. جای تعجب است که آقای بارز عدم درک فلسفی در بین تحصیل کردگان افغانستان را عامل اغتشاش ذهنی و سیاسی و اجتماعی آنها می شناسد؛ اما تا حال خود این سنگ بنای فلسفه را در تفکیک «تصور» از «تفکر» در نیافته اند. بخصوص که فلسفه منحیث یک اشتغال فکری منطقی، مهمترین اصل را شناختن کلمات و گذاشتن آن در بهترین و گویا ترین و دقیق ترین معنی می شناسد.

ب – آقای بارز که سر گپ را می تصور می کند و آخر آنرا نمی خواهد ببیند، می گوید که اسپینوزا چیزی را نمی پرستید و کلمه پرستش به او نمی چسبید.

کارل یاسپرس فیلسوف آلمانی و اسپینوزا شناس معتبر در کتاب معروف خویش تحت عنوان «فلسفه، الهیات و سیاست اسپینوزا» گفتار خود اسپینوزا را چنین نقل می کند که می گوید: «خدا پرستی که از نظر فلسفی یقین خرد به هستی خداست، برای توده مردم از طریق دین واقعیت می یابد، یعنی از طریق «اطاعت از خدا». ما آدمیان خواه فیلسوف و خواه متدین در برابر خدا فرمان برداریم، منتها به دو نحو: خداوند یا فرمان های خود را در درون ما جاگزین ساخته است (در این صورت خرد فلسفی از خود نیرو می گیرد و از طریق خود فرمان خدا را می برد)، یا به عنوان قوانین به پیامبران ابلاغ کرده (که در این صورت از طریق خواستاری بی چون و چرا اثر می بخشد»

آقایان بارز و سدید دو انگشت را در جلو حقیقت گرفته اند و می گویند آنچه را خود اسپینوزا گفته است، نشنوید و آنچه را ما می خواهیم به او بچسبانیم باور کنید. اکنون آیا خواننده محترم درک کرده است که چرا ایشان از افشای کتاب ها و اسناد و منابع فکری اسپینوزا، دل پر خون دارند. زیرا تمام تلاش شانرا در اینکه خدای دین و خدای اسپینوزا یکی نیست، گفتار خود اسپینوزا باطل کرده است.

آقای بارز! شما باید توأم با تحقیق در مورد باورمندی دینی من، نخست باید به منبع باورمندی خود یعنی «ایوان گی یو» دقت می کردید که در شروع صحبت خود در مورد اسپینوزا گفته است که او از جمله فلاسفه وحدت الوجودی است.

شما به من می نویسید: «چنانچه از نوشته تان پیداست سعی نموده اید افکار غیر دینی اسپینوزا را در باره ماورای طبیعت به یکتا پرستی توجیه کنید».

بهتر بود قبل از روشنگری فلسفی، یکبار به همان انترنت و صرفاً به ابتدائی ترین «ترمینالوژی» (اصطلاحات فلسفی) یک نظر سریع انداخته می شد تا دیده شود که آیا بحث ماورای طبیعت (میتافزیک) چیزی جز بحث خدا چیزی

دیگری است؟ و بعد به ما بگوئید که آیا تفکر عرفانی و وحدت الوجودی یک اندیشه خدا شناسانه و میتافیزیکی است یا یک تفکر خدانشناسانه و ماتریالیستی؟

آقای بارز می افزاید: «برای دانستن علت تلاش شما . . . بعد از تحقیقاتی دریافتم که به دین و پیامبر اسلام باورمند هستید . . . ؛ اما با داشتن اعتقاد راسخ به دین پرداختن به موضوعات فلسفی و رفتن به کار تحقیقی، کار فلسفه و تحقیق علمی را مشکل و خدشه دار می سازد».

آقای بارز! نمی دانم چرا اینقدر دیر به تحقیقات در مورد باورمندی های ایمانی من پرداخته اید. که صرف نظر از نوشته های عقیدوی و سیاسی این نویسنده در طی یکی دو سال اخیر، دو سه ماه است که صریحاً به تردید آنچه شما از کدام تیلوژیون در رد خدا و دین کاپی کرده اید پرداخته ام که خود مبین صریح باورمندی من است؛ اما وقتی می گوئید « که با داشتن عقیده راسخ به دین پرداختن به موضوعات فلسفی و رفتن به کار تحقیقی، کار فلسفه و تحقیق علمی را خدشه دار می سازد».

باید به عرض تان برسانم که تبختر و غرور بی دینی سبب شده است که شما میوه های خوش رنگ در بازار غرب را ببینید؛ اما درخت را نه ببینید . محک اطلاع و شناخت شما آن است که فکر می کنید تمام تاریخ اندیشه و علم و منطق و فلسفه توسط بی دینان و خدانشناسان ساخته شده اند.

یکبار از این پوش ظلمانی بیرون شوید و ببینید که شما در کجا هستید، فراموش کرده اید که امپراتوری بی دینی و خدا شناسی و مادیت استبدادی، با هشتاد سال مغز شوئی رسمی ماتریالیستی، بیست سال قبل فرو ریخته است، و ستم کشان مادیت استبدادی، دو باره درب کلیسا و عبادت گاه ها را گشوده اند. آیا یکبار از خود پرسیده اید که چرا مردم با تمام منطق و اخلاق عقلانی که شما ظاهراً آنرا می ستائید دوباره به دین و اخلاق غیر عقلانی به دُعم شما رجوع کرده اند. آیا وقتی شما و آقای سدید از اندیشیدن در غرب چون میوه ها در مارکیت توصیف و تجلیل می کنید، نمی بینید که تنها نفوس عیسوی، صرف نظر از مسلمان و هندو و یهود و بودائی و غیره «هفتاد و شش» فیصد نفوس اروپا و «هفتاد و پنج» فیصد نفوس ایالات متحده امریکا را تشکیل می دهد که حتی با یک سنجش ساده می توان دانست که هفتاد پنج فیصد رشد و تکامل علمی و فلسفی و تحقیقی در اروپا و امریکا توسط دین ورزان صرفاً عیسوی به عمل آمده است. آیا باز هم آقای بارز دستور و فرمان می دهد که هیچ باورمند دینی، حق تحقیق و کار علمی و فلسفی را ندارد، در حالیکه نمی اندیشد، که دانش زیستی و شناخت انسانی و محاسبات علمی و تحقیقی و فلسفی بی دینان و خدانشناسان چنان ناقص و غلط از آب برآمد که امپراتوری مقتدر شان با همه ستم گری در برابر ملت کوچک ستم کشیده؛ اما با ایمان از پا افتید و اندیشه محض شان در کار زار عمل و حقیقت نتوانست با هشتاد سال ویران گری ایمانی، دوام بیاورد؛ مگر دین چون ستون و تکیه گاه معنوی انسان، هزاران سال است پا برجاست.

پایان قسمت اول

